

تشریح



داستان دنباله دار

۲ پس از دیگری

۳

خانواده

ارثیه دردرساز



تقسیم ارثیه برای زن جوان دردرساز شد و پای او را به دادگاه خانواده تهران باز کرد.

۴

بازخوانی

اشتباه مرگبار



پیرمرد دو دستی روی سرش کوبید و هق هق گریه نفس هایش را به شماره انداخت. قاضی از مامور زندان خواست برای او آب بیاورد. پیرمرد یک جرعه آب که نوشید، زبانش باز شد و مدام می گفت: «من مقصر بودم، دختر و دامادم را فرستادم سینه قبرستان»

۷

معمای پلیسی

شب تولد شوم



با بررسی سرنخ های قتل زن جوان، می توانید دلایل کارآگاه برای رازگشایی از پرونده را متوجه شوید و در معمای پلیسی شرکت کنید.

کلیک های کرونایی

کلاهبرداری که از کرونا کره می گیرند!

۵۴





پس از دیگری

«اینجا خونه خاتون بود. بهش می‌گفتم خاتون. بعد از این که مرد، دیدم روی سنگ قبرش نوشتن احترام.»

با دستمالی که کف دستش بود اول اشک‌هایش را پاک کرد و بعد محکم بینی‌اش را گرفت و گفت: «باورت میشه تا اون موقع اسم کوچیک مادر بزرگم رو نمی‌دونستم؟»

ریحانه به صورتش زل زده بود و آلبوم را نگاه نمی‌کرد. انگار فروغ داشت برای خودش حرف می‌زد و در جهانی دیگر سیر می‌کرد: «وقتی خاتون مرد به عکسی که روی طاقچه گذاشتن خیره شده بودم. تازه اون موقع بود که فهمیدم مادرم چقدر شبیه مادرشه. فکر می‌کردم از این به بعد هر وقت مادرم رو ببینم یاد خاتون می‌افتم. اگه مادرم رو ببینم...»

یک دفعه صدای گریه مثل شکستن یک نعلبکی قدیمی از گلویش بیرون زد.

از جایش بلند شده بود و در اتاق قدم می‌زد و سرش را مثل این که دارد مرثیه می‌خواند تکان می‌داد و هرازگاهی با کف دست به پایش می‌زد.

ریحانه داشت آلبوم‌ها را جمع می‌کرد: «داری خودت رو از بین می‌بری مامان. لابه‌لای این آلبوم‌ها چی می‌خوای؟ مگه مامان ناز بین اینا کم شده؟»

فروغ با صدایی شبیه فریاد از سر استیصال گفت: «عقلم به جایی قد نمیده. میام اینجا و عکسارو نگاه می‌کنم. شاید یاد

فاطمه شیخ‌علیزاده
 تپش

نه تو برو. به بابات گفتم بیاد دنبالم. ریحانه داشت توی کیفش دنبال سوئیچ می‌گشت. یک خمیردندان در دست چپش بود و کیف را با دست دیگرش هم می‌زد. نشست وسط اتاق و خمیردندان را داد دست فروغ و کیف را خالی کرد روی قالی. بعد سوئیچ را دستش گرفت و وسایلش را تندتند ریخت در کیفش.

فروغ خمیردندان را به سمتش دراز کرد. نمی‌خواست. به خانومه دم در به زور به هم فروخت. کلی قسم و آیه داد. بده به بهرخ.

فروغ خمیردندان رو گذاشت روی تخت مادرش و همان‌طور که نشسته بود سرش را روی تخت گذاشت: برای یه خمیردندان حالا بیفتم توی حیاط و زیرزمین دنبالش؟ هر وقت بیاد بالا، ببینه برمی‌داره.

کارگر خونه ناشنوا هم مصیبت‌ها. مامان ناز دلش رو به چیه بهرخ خوش کرده بود؟

یک دفعه فروغ مثل برق گرفته‌ها از جایش پرید و وسط اتاق خشکش زد. با چشم‌های گرد به ریحانه نگاه می‌کرد: دل خوش کرده بود؟ ریحانه تو چیزی می‌دونی؟

ریحانه گفت: مامان به واژه‌ها پیله نکن تورو خدا. خدا حافظی کرد و رفت. فروغ ایستاده بود وسط اتاق و از پنجره رفتنش را نگاه می‌کرد. ریحانه با پایش را می‌کشید وسط برگ‌های زرد خشک شده وسط باغ.

به خانهاش رسید و همین که کلید را در قفل چرخاند، موبایلش زنگ خورد. روی صفحه گوشی نوشته شده بود بابا، یک قلب قرمز هم کنارش بود.

ریحانه همان‌طور که خم شده بود و با زیپ کفشش کلنجر می‌رفت، جواب داد.

پدرش داشت او را سین جیم می‌کرد و می‌پرسید که کجاست و کی از مادرش جدا شده، اما یک دفعه بی‌مقدمه رفت سر اصل مطلب: هر چی در می‌زنم در رو باز نمی‌کنه. گوشی رو هم جواب نمی‌ده.

ریحانه دستش به زیپ کفشش خشک شد و گوشی بین گردن و گوشش ماند. صدای پدرش قطع نمی‌شد: قرار بود برم دنبالش. خودش گفته بود بیا. حالا غیبش زده مثل مادرش.

ریحانه ایستاده بود و عبارت «مثل مادرش» در گوشش زنگ می‌زد. صدای روزبه را می‌شنید که داشت از داخل خانه می‌پرسید چه شده. در را بست و با قدم‌های بلند به سمت آسانسور می‌رفت. با ماشین به سرعت از پارکینگ خارج شد و یکراست به کلانتری رفت. پله‌ها را دو تا یکی بالا می‌رفت. حالا دیگر سرباز وظیفه‌ها هم خانواده مامان ناز را می‌شناختند و با خبر غیب شدن فروغ این بار حتی همان سرباز وظیفه‌ها هم مطمئن شده بودند که کاسه‌ای زیر نیم کاسه است.

ادامه دارد



پدرش داشت او را

سین جیم می‌کرد

و می‌پرسید که

کجاست

و کی از مادرش جدا

شده، اما یک دفعه

بی‌مقدمه رفت

سر اصل مطلب:

هر چی در می‌زنم

در رو باز نمی‌کنه

گوشی رو هم جواب

نمی‌ده. ریحانه دستش

به زیپ کفشش خشک

شد و گوشی بین گردن

و گوشش ماند. صدای

پدرش قطع نمی‌شد:

قرار بود برم دنبالش

خودش گفته بود بیا

حالا غیبش زده

مثل مادرش



تصمیم بزرگ

پدر و مادر، اعضای بدن پسرشان را به بیماران اهدا کردند

اهدای عضو



به خاطر محمد جواد. اهل خانه هنوز هم مرگ پسرشان را باور ندارند. انگار همین چند روز پیش بود که با خوشحالی به پدر و مادرش خبر داد در تهران و در شرکتی کار پیدا کرده است، آن‌هم با بیمه. آنقدر از این موضوع خوشحال بود که حاضر شد تمام سختی‌ها را به جان بخرد، اما کاری را که با کلی امید و آرزو به دست آورده بود، به راحتی از دست نهد. در تهران که ساکن شد، هر زمان که می‌توانست دوباره به گرگان می‌آمد و به پدر و مادرش سر می‌زد.

در این وانفسای بیکاری، چه قندی در دل پدر و مادر محمد جواد آب شده بود که پسرشان بالاخره توانسته بود کار پیدا کند و شاغل شود. آن قدر خوشحال بودند که حاضر بودند هر سختی را به جان بخرند تا محمد جواد بتواند به کار مورد علاقه‌اش بپردازد. اما این خوشحالی فقط ۴۱ روز دوام داشت و بعد از آن محمد جواد ۲۰ ساله بر اثر سانحه تصادف از دنیا رفت و اعضای بدن او به بیماران نیازمند بخشیده شد.

حرکت کرد که به محل کارش برگردد مسیر مادرش با او ۲۰ دقیقه صحبت کر خوب بود. به ما گفته بود شارژ گوش در حال تمام شدن است و نگران او دو ساعت از آخرین صحبت او با مادرش بود که متوجه بی‌قراری‌های همسرش شد که فکرش را بکنید، تماس گرفتیم تا شاید خبری از محمد جواد بگیریم، اما هیچی نداشت. با اورژانس جاده‌ای هم تماس ولی آنها هم اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند. بی‌اطلاعی ادامه پیدا کرد تا این که شنیدند پسرم را رفته باشند. در حد احوال بودیم که خواهرزاده همسر اینترنت متوجه شد پسرم در بیمارستان بستری شده است.»

الیاس احمدی، پدر محمد جواد می‌گوید: «تازه ۴۱ روز بود که کار پیدا کرده بود. روز حادثه دوباره

لجبازی، زندگی را نابود می‌کند



ساراشقاقی، روان‌شناس در این رابطه می‌گوید: زن و مرد باید بدانند زندگی زناشویی براساس تفاهم و توافق است نه مردسالاری یا زن‌سالاری. در زندگی زناشویی باید هر دو نفر احساس نیاز و مشکلات خودشان را با هم مطرح کرده و در یک فضای مسالمت‌آمیز صحبت کنند. زوج‌ها باید در جهت رشد و پیشرفت همدیگر قدم بردارند و به نیازهای همدیگر توجه کنند. آنها باید بدانند که روابط سالم و با دوام کاملاً متقابل است. دو طرف برای کمک به همدیگر نباید از هیچ فرصتی دریغ کنند، همین مساله باعث ایجاد روابطی سالم و با دوام خواهد شد. زورگویی و لجبازی می‌تواند یک رابطه را به نابودی بکشاند. با تحکم نمی‌توان حرف خود را در هیچ رابطه‌ای به کرسی نشاند. زن یا مرد اگر در زندگی زناشویی با زورگویی خواسته خود را مطرح کند، حتی اگر حق باشد، باز هم باعث ایجاد ناراحتی می‌شود. همین باعث جنگ و دعوا و در نهایت هم لجبازی و جدایی می‌شود. بهتر است اگر زوج‌ها خواسته‌ای دارند، با نهایت آرامش و بدون هیچ دعوایی آن را مطرح کنند و اگر با مخالفت مواجه شدند باز هم با منطق سعی در راضی کردن طرف مقابل داشته باشند. زوجین باید توجه داشته باشند، حمایت یک طرفه از اعضای خانواده نباید این حس را در طرف مقابل ایجاد کند که همسرش او را نادیده می‌گیرد و به او توجه ندارد.



ارثیه دردسرساز

به خاطر پول چنین رفتاری می‌کند و آبروی مرا پیش همه می‌برد، در آینده مشکلات بدتری با هم خواهیم داشت. برای همین دیگر نمی‌خواهم در کنار چنین مردی زندگی کنم. او دیگر برایم قابل اعتماد نیست.

در ادامه شوهر این زن نیز به قاضی گفت: آقای قاضی زندگی ما را خواهر و برادرهای همسر به هم ریختند. ما سال‌هاست مشکلات مالی داریم. پدرزنم یک خانه خیلی بزرگ و گرانقیمت داشت. تنها زندگی می‌کرد. وقتی زنده بود، همیشه می‌گفت خانه را بفروشیم و پولش را تقسیم کنیم، ولی بچه‌هایش قبول نمی‌کردند. اما وقتی فوت شد، دیگر دلیلی نداشت این خانه فروخته نشود. با این حال برادرزنم باز هم اجازه این کار را نداد. چون خودش پولدار است و مشکلات مالی ندارد، می‌خواهد این خانه بماند تا هر وقت خودش به پول احتیاج داشت، آنجا را بفروشد. در صورتی که ما در زندگی مان کلی سختی داریم. برادرزنم همیشه با من لج بوده و بد رفتاری می‌کرد. هیچ وقت هم سارا از من دفاع نکرد. همیشه از خانواده‌اش حمایت می‌کرد. این بار هم به جای این که به حرف‌های من گوش کند، به خاطر برادرش هر شب و هر روز با من دعوا کرد. مرا تحقیر کرد و کاری کرد که حس کنم مرد بی‌عرضه‌ای هستم. من به پول ارثیه همسر چشمداشتی ندارم، ولی وقتی می‌بینم برادرش دارد سرش کلاه می‌گذارد، عصبانی می‌شوم، اما همسر این موضوع را نمی‌فهمد و مرتب حرف خودش را تکرار می‌کند.

در پایان نیز قاضی سعی کرد این زوج را از جدایی منصرف کند، ولی وقتی اصرار آنها را دید، رسیدگی به این پرونده را به جلسه آینده موکول کرد و از این زوج خواست در این فرصت با یک مشاور خانواده صحبت کنند.

مرگ پدرزن و تقسیم ارثیه، زندگی زوج جوان را به نابودی کشاند. مجتبی و سارا که شش سال با هم زندگی کرده بودند، بر سر ارثیه پدری با هم درگیر شده و این دعوا، آنها را به دادگاه خانواده کشاند. زن جوان زمانی که مقابل قاضی دادگاه خانواده قرار گرفت، درباره ماجرای زندگی‌اش گفت: شش سال است ازدواج کرده‌ام. در همه شرایط در کنار هم بودیم. مجتبی مدتی بی‌کار بود و مشکلات زیادی داشتیم. با این حال در کنارش بودم و سعی کردم همه شرایط را درک کنم. تا این که چند وقت پیش پدرم فوت شد. من دو برادر و دو خواهر دارم. بعد از مرگ پدرم تصمیم گرفتیم خانه پدری را بفروشیم. برادرم گفت دست‌نگه داریم تا بعد یک تصمیم جمعی بگیریم. ولی در این میان مجتبی شروع کرد به جار و جنجال راه انداختن. درباره مسائل خانوادگی ما داشت تصمیم می‌گرفت. برایش مهم نبود که این یک مساله خانوادگی است و نباید در آن دخالت کند. تازه جوری رفتار می‌کرد که انگار حق دارد. می‌گفت باید هرچه زودتر ارثیه‌ات را از خانواده‌ات بگیری. سر این موضوع خیلی با او کلنجار رفتیم، ولی فایده‌ای نداشت. حاضر نبود کوتاه بیاید. باعث شد با خانواده‌ام هم درگیر شوم. می‌گفت چرا برادرت باید برای ارثیه تصمیم بگیرد. در صورتی که این مساله شخصی است. مجتبی نباید در آن دخالت می‌کرد. الان چند ماه است سر ارثیه پدری من با هم دعوا داریم. هنوز هم کوتاه نیامده و حاضر نیست قبول کند. بارها به برادرم توهین کرد و حتی با خواهرم هم درگیر شد. تازه بعد از شش سال مجتبی را شناختم. او مرد منطقی نیست و من نمی‌توانم کنارش خوشبخت باشم. وقتی

سیما فراهانی

تپش



اگر زوج‌ها خواسته‌ای دارند، با نهایت آرامش و بدون هیچ دعوایی آن را مطرح کنند و اگر با مخالفت مواجه شدند باز هم با منطق سعی در راضی کردن طرف مقابل داشته باشند



چند بیمار دیگر را نجات دهند که هم خیر دنیا نصیب‌شان شود و هم خیر آخرت.»

نمی‌رود. این درد آن قدر سنگین است که آرزو می‌کنم حتی سر دشمنم هم این بلا نیاید. من هم پدرم و حال پدرانی که فرزند نیازمند اهدای عضو دارند را به خوبی درک می‌کنم. می‌دانم چقدر برایشان سخت است چشم انتظار بمانند تا شاید روزی عضوی برای فرزندشان پیدا شود. می‌دانم چقدر سخت است هر روز در بیم و امید مرگ یا زندگی فرزندشان دست و پا بزنند. داغ جوان بسیار دشوار است. برای همین بود که تصمیم گرفتم اعضای بدن پسر مرا اهدا کنم تا چند پدر و مادر داغ فرزندشان را نبینند. آرزو می‌کنم هیچ فرزندی دچار حادثه نشود، اما به عنوان پدری که داغ دیده و اعضای بدن فرزندش را بخشیده، از خانواده‌های دارای بیمار مرگ مغزی درخواست می‌کنم بزرگواری کنند و با بخشیدن اعضای بدن بیمارشان، زندگی

وقتی مدرسه می‌رفت و مادرش برایش سیب می‌گذاشت، از او می‌خواست سیب دیگری هم به او بدهد تا اگر پسر هم‌کلاسی‌اش دلش خواست، به او هم بدهد. می‌دانستیم که پسر از تصمیم ما برای اهدای اعضای بدنش هم رضایت قلبی دارد. ۴۸ ساعت بستری بود. بعد آمبولانس مجهزی از تهران آمد و پسرمان را به بیمارستان سینا برد تا روند اهدای عضو صورت گیرد.»

به بیمارستان سینا که رسیدند، پدر باز هم تاکید کرد که از تمام اعضای قابل استفاده بدنش و حتی رگ‌ها هم می‌توانند استفاده کنند. درد هنوز هم در صدای پدر موج می‌زند. درد دوری از فرزند، از دست دادن ثمره عشقش با همسرش، جای خالی پسرش هنوز هم آزارش می‌دهد: «خیلی سخت است. باور کنید دست و دلم به کار

تمام وجود فرزندم را اهدا کردم

پدر و مادر به سرعت از گرگان به سمت دامغان حرکت کردند. بالای سرش که رسیدند، پزشکان گفتند شرایط جسمی مناسبی ندارد و به احتمال زیاد مرگ مغزی شده است، اما بر اساس حرفه پزشکی صبر کردند تا شاید محمد جواد به هوش بیاید، اما به هوش نیامد و پزشکان به طور قطعی به پدر و مادرش اعلام کردند پسرشان مرگ مغزی شده است: «ما پسرمان را از دست داده بودیم. او دیگر نبود، اما بیمارانی که نیازمند اهدای عضو بودند، می‌توانستند از اعضای بدن او استفاده کنند. خودمان به بیمارستان پیشنهاد دادیم و گفتیم که بهتر است از اعضای بدن پسرمان برای نجات چند بیمار دیگر استفاده کنند. از طرفی پسر هم‌زمانی که زنده بود، آدم بخشنده‌ای بود.

... در طول
 ... و حالش
 ... تلفنش
 ... نشویم.
 ... گذشته
 ... با هر جا
 ... ید بتوانیم
 ... کس خبر
 ... گرفتیم،
 ... آنقدر این
 ... لک کردیم
 ... بین حال
 ... م از طریق
 ... ن دامغان

کلک‌های کروناپی

کلاهبرداری که از کرونا کره می‌گیرند!

بیش از سه ماه از جولان ویروس کرونا در دنیا می‌گذرد و در همین مدت نسبتاً کوتاه و لحظه تنظیم این گزارش، ۲۰۳ کشور را آلوده کرده است. اسپانیا و ایتالیا با بیش از ده هزار کشته، رکورددار تعداد قربانیان کرونا هستند و ایران نیز با بیش از ۳۰۰۰ کشته، در پله‌های پایین تر قرار دارد. در مدتی که ویروس کرونا آرام و پنهان مردم را آلوده می‌کرد یا جانانشان را می‌گرفت، فرصت طلب‌ها هم بیکار ننشستند.

لیلا حسین‌زاده
تیش

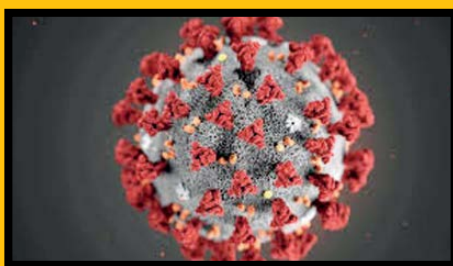
عده‌ای ماسک و دستکش و محلول‌های ضد عفونی را احتکار کردند تا به چند برابر قیمت به مردم بفروشند و کادر درمان را به زحمت بیندازند، برخی دیگر نیز در حالی که ۳۰٪ مرکز تحقیقاتی در دنیا شبانه روز تلاش می‌کنند تا داروی کرونا را بسازند، در مدت کوتاهی ادعا کردند درمان کرونا را کشف کرده‌اند و آن را در کانال‌ها و صفحات شبکه‌های مجازی به اشتراک گذاشتند. پلیس فتا این بار هم حواشش حسابی جمع بود و کاسبان کرونا در فضای مجازی را دستگیر کرد.



- اواخر بهمن ماه بود که
- مسئولان بهداشت
- کشور در رسانه ملی
- حاضر شده و از ثبت
- اولین موارد ابتلای
- بیماران به ویروس
- کرونا خبر دادند. پس
- از اعلام خبر این بار
- نوبت فرصت طلبانی
- بود که با ادعای دروغین
- کشف درمان کرونا
- وارد عمل شوند تا با
- سوءاستفاده از این
- شرایط، تکانی اساسی
- به حساب‌های بانکی
- خود بدهند.



شایعه قبل از شیوع



بهمن ماه بود و در حالی که وزارت بهداشت به طور مرتب از رسانه ملی اعلام می‌کرد که هنوز مورد ابتلا به ویروس کرونا در کشور ثبت نشده و در عین حال مسئولان دولتی و پلیس به سوءاستفاده‌کنندگان هشدار می‌دادند که دست از شایعه‌سازی بردارند، این بار

سرهنگ سعید راستی، رئیس مرکز عملیات پلیس امنیت عمومی تهران بزرگ از دستگیری يك شایعه‌پرداز دیگر خبر داد.

پس از اعلام این خبر، سرهنگ راستی با اشاره به این که این کاربر فضای مجازی، مطالب کذب در خصوص انتشار ویروس کرونا در کشور پخش می‌کرد، از شناسایی او خبر داد و اضافه کرد: تحقیقات پلیسی نشان می‌داد که این فرد، یکی از دانشجویان دانشگاه‌های سایر استان‌ها بود که با بازگذاری فایل‌های صوتی و کلیپ‌های تصویری ساختگی باعث ایجاد تنش و اضطراب در جامعه شده بود.

با کسب اطلاعات تکمیلی تر، ماموران مرکز عملیات پلیس امنیت، مخفیگاه وی را در حوالی افسریه تهران شناسایی کردند و متهم با هماهنگی‌های قضایی صبح یازدهم اسفند ماه در مخفیگاهش دستگیر و برای تکمیل تحقیقات پلیسی به مرکز عملیات پلیس امنیت عمومی تهران بزرگ منتقل شد.

متهم در بازجویی‌های اولیه به جرم خود اعتراف و هدفش را از انتشار مطالب کذب، سرگرمی و افزایش مخاطبان و دنبال‌کنندگان خود در فضای مجازی اعلام کرد.

کانال وحشت



همچنان دولت و رسانه ملی گزارش لحظه به لحظه وضعیت ابتلا به کرونا را در اختیار مردم قرار می‌داد و در عین حال پلیس تلاش می‌کرد با شایعه‌پراکنان و ایجادکنندگان رعب و وحشت در میان مردم برخورد کند، اما عده‌ای با اهداف گوناگون و بدون توجه به هشدارهای

پلیس، شایعه‌های مختلفی در مورد کرونا میان مردم پراکنده می‌کردند. این بار نوبت رئیس پلیس فتای زنجان بود که از شناسایی و دستگیری عا اخبار غیرمؤثق مرتبط با ویروس کرونا در فضای مجازی خبر دهد. در این شده بود که شش نفر در اثر ابتلا به کرونا در زنجان فوت کرده‌اند. رئیس پلیس تشریح این خبر گفت: با تلاش شبانه‌روزی کارشناسان پلیس فتای زنجان کشته شدن شش نفر از شهروندان به خاطر بیماری کرونا در یکی از بیمارها در شبکه‌های اجتماعی رصد شد و با توجه به ایجاد تشویش اذهان عمومی در بین مردم، شناسایی عامل یا عاملان به صورت ویژه در دستور کار کارشن قرار گرفت. به گفته او، با پیگیری‌های انجام شده از دانشگاه علوم پزشکی اس کذب بودن این مطالب محرز شد و بنابراین با هماهنگی مقام قضایی پس از در استان زنجان دستگیر و به مقامات قضایی تحویل داده شد.

شوخی کثیف



درست در روزهایی که زمزمه ورود ویروس کرونا در کشور پیچیده بود، فرصت طلبان از این موقعیت نامطلوب استفاده کردند تا هرچه بیشتر به آشفتگی ذهن مردم دامن بزنند. ماجرا از زمانی آغاز شد که يك تاجر چینی به دلیل ابتلا به ویروس کرونا در یکی از بیمارستان‌های سنندج بستری شد. انتشار این خبر در سطح گسترده، علاوه بر ایجاد نگرانی در مردم موجب سوءاستفاده کانال‌های معاند از این موضوع شد. با انتشار این ویدئو و تکذیب آن از سوی دانشگاه علوم پزشکی استان، بررسی موضوع در دستور کار پلیس فتا قرار گرفت و پس از ۲۴ ساعت متهم در کردستان شناسایی و با هماهنگی مرجع قضایی بازداشت شد.

سرهنگ مهدی دانش پور، رئیس پلیس فتای فرماندهی انتظامی کردستان انگیزه خود از این اقدام را «سرگرمی و شوخی با دوستانش» اعلام کرد. وی تأکید به قصد اضرار به غیر یا تشویش اذهان عمومی یا مقامات رسمی به وسیله دسترس دیگران قرار دهد، «مجرم» و به مجازات تعیین شده در قانون محک

شیادی باد

و در اولین واکنش، س پلیس فضای تولید و تی دستگیری این فرد خبر سرهنگ کاظمی در م «مدتی قبل و به دنب پلیس فتا که در پی شب رصد اقدامات مجرمانه است، ماموران پلیس که با انتشار صدای ض پزشك بوده و داروی ک این فرد از شهروندان

اواخر بهمن ماه بود که مسئولان بهداشت کشور در رسانه ملی حاضر شده و از ثبت اولین موارد ابتلای بیماران به ویروس کرونا خبر دادند. پس از اعلام خبر این بار نوبت فرصت طلبانی بود که با ادعای دروغین کشف درمان کرونا وارد عمل شوند تا با سوءاستفاده از این شرایط، تکانی اساسی به حساب‌های بانکی خود بدهند.

در آن روزها، صفحات شبکه‌های مجازی پر شد از تصاویر داروی درمان کرونا و فروش آن که امنیت عمومی و روانی جامعه را به مخاطره انداخته بود. خیلی طول نکشید که پلیس فتا وارد عمل شد

سودجویی از ساده لوحان



شایعات کرونایی!

در شرایطی که همچنان مسؤولان، وزارت بهداشت و همچنین سازمان جهانی بهداشت تاکید می‌کنند هنوز هیچ درمان قطعی‌ای برای ویروس کرونا پیدا نشده است و مردم همچنان باید به رفتارهای بهداشتی خود ادامه دهند، اما عده‌ای هستند که باز هم به فکر سودجویی خود هستند.

در یکی از خبرهای مربوط به سودجویی کلاهبرداران که روز سیزدهم فروردین منتشر شد، سرهنگ رامین پاشایی، رئیس اداره اجتماعی پلیس فتا از دستگیری زنی خبر داد که عامل تبلیغ و فروش داروی قطعی درمان کرونا در فضای مجازی بود.

سرهنگ پاشایی درباره این خبر گفت: «زنی با سوءاستفاده از موقعیت پیش آمده در کشور و با تبلیغات گسترده در فضای مجازی مدعی فروش داروی ضد کرونا با نام لاتین «NBH» بود و با ثبت سفارش از متقاضیان، مبلغی از ۵۰۰ هزار تا سه میلیون تومان بابت هر بسته از مشتریان خود دریافت کرده بود.»

پس از شناسایی متهم و با هماهنگی مرجع قضایی، وی در استان مازندران دستگیر و در بررسی‌های فنی مشخص شد افرادی از او خرید کرده و مبلغ یک میلیارد و ۲۰۰ میلیون تومان کلاهبرداری کرده است.

سرهنگ پاشایی با بیان این که هرگونه تبلیغ و فروش دارو تحت عنوان درمان کرونا ویروس منوط به تایید و اظهار نظر رسمی مسؤولان و کارشناسان وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی است، تصریح کرد: فروش دارو در فضای مجازی جرم است و متهم برای سیر مراحل قانونی و

عودت مبالغ اخذ شده از مالباختگان تحویل مرجع قضایی شد. این مقام انتظامی به هموطنان توصیه کرد: «هرگز فریب این گونه اقدامات خلاف و مجرمانه افراد سودجو و کلاهبردار را نخورند و اخبار و اطلاعات مورد نیاز خود را تنها از طریق رسانه ملی و خبرگزاری‌های معتبر دریافت کنند. در صورت مواجهه با موارد مشکوک یا نیاز به مشاوره و راهنمایی نیز با مراجعه به بخش مرکز امداد و فوریت‌های سایبری پلیس فتا از طریق سایت رسمی پلیس فتا به نشانی WWW.CYBERPOLICE.IR از خدمات آنلاین و برخط این پلیس بهره‌مند شوند.»



مل شایعه‌پراکنی
خبر، فردی مدعی
س فتای زنجان در
خبری با موضوع
ستان‌های زنجان،
و رعب و وحشت
اسان این پلیس
تان، خلاف واقع و
شناسایی، متهم



در بحبویه شیوع

ویروس کرونا و پخش

ویدئوهای متعدد از

کادر درمان که عاجزانه

از مردم می‌خواستند

در خانه خود بمانند،

ویدئویی از یک فرد

به ظاهر پرستار در

اینستاگرام پخش شد

که با لباس سفید و

گریه به مردم می‌گفت

که از کادر درمان

بیمارستان

مسیح دانشوری است

و تعداد کشته‌های

کرونایی در این

بیمارستان بیش از

حد تصور بوده است



بازیگری پرستار قلبی «مسیح دانشوری» برای «مسیح علی‌نژاد»



در بحبویه شیوع ویروس کرونا و پخش ویدئوهای متعدد از کادر درمان که عاجزانه از مردم می‌خواستند در خانه خود بمانند تا زنجیره انتقال این ویروس به دیگران قطع شود، ویدئویی از یک فرد به ظاهر پرستار در اینستاگرام پخش شد که در یک کادر بسته، با لباس سفید و گریه به مردم می‌گفت که از کادر درمان بیمارستان مسیح دانشوری است و تعداد کشته‌های کرونایی در این بیمارستان بیش از حد تصور بوده و هر آنچه مسؤولان در مورد آمار مرگ کرونایی می‌گویند، دروغ محض

است. زیر این پست اینستاگرامی عده‌ای شروع به ناسزاگویی به مسؤولان کرده و آنها را متهم به دروغگویی کردند، اما برخی نیز با دقت بیشتر به ویدئو و صحبت‌های این زن، در مورد ادعاهای او شک کردند. خیلی طول نکشید که مسؤولان وزارت بهداشت و پلیس در جریان این ویدئوی پر التهاب قرار گرفتند. پس از واکنش کاربران، پلیس وارد عمل شد و با انجام تحقیقات مشخص شد این فرد جزو کادر هیچ بیمارستانی نیست و در هرگزبان با تهیه فیلم و کلیپ برای مسیح علی‌نژاد فعالیت می‌کرده است که توسط اطلاعات سپاه هرمزگان دستگیر شد.



ن گفت: متهم پس از بازداشت به جرمش اعتراف و دستگیر شد. براساس ماده ۱۸ قانون جرایم رایانه‌ای، هرکس به سامانه رایانه‌ای یا مخابراتی، اکاذیبی منتشر یا در موم می‌شود.



و به مقر پلیس منتقل کردند. در بازرسی از محل اختفا، یک لابتوار که این فرد مدعی بود دارو را در آنجا تولید کرده، پلمب و مقادیری دارو نیز توقیف شد.

براساس اعلام رئیس پلیس فتای تهران بزرگ، متهم ۴۰ ساله در بازجویی‌ها مدعی شد که پزشک بوده و داروی کرونا را به شیوه گیاهی کشف کرده است. او حتی مدعی بود خودش را نیز از طریق این دارو درمان کرده است، اما کارشناسان سازمان غذا و دارو پس از بررسی این دارو، ادعای این مرد را رد کردند. بار د این ادعا توسط پزشکان، برای متهم پرونده تشکیل و برای ادامه روند رسیدگی به دادسرا اعزام شد.

دریافت این دارو مبلغی را به حسابش واریز کرده و منتظر بمانند تا از طریق پیک، دارو برای شان ارسال شود. با توجه به این که مسؤولان وزارت بهداشت و سازمان جهانی بهداشت نیز کشف هرگونه داروی کرونا را تاکنون رد کرده‌اند، ماموران از قصد کلاهبردارانه این فرد مطمئن شده و با هماهنگی مقام قضایی برای دستگیری او وارد عمل شدند.»

برای انجام این عملیات ماموران با استفاده از شیوه‌های پلیسی، مخفیگاه متهم را در مرکز تهران کشف و با حضور در محل اختفایش او را دستگیر

اروی دروغین

سرهنگ تورج کاظمی، رئیس یادل اطلاعات تهران بزرگ از داد.

صاحبه با رسانه‌ها گفت: ال رصد تیم‌های تخصصی یوع ویروس کرونا و با هدف سه در این فضا شکل گرفته فتا با فردی مواجه شدند سبط شده خود، مدعی بود کرونا را کشف کرده است. ن خواسته بود که برای



يك برش از يك پرونده جنایی

اشتباه مرگبار

محمد غمخوار
تیش

در سلول انفرادی باز شد و سرباز جوان نگاهی به جواد که گوشه‌ای از بازداشتگاه کز کرده بود، انداخت و با تحکم گفت: بلند شو باید بری برای بازجویی. جواد مکت کوتاهی

کرد و بعد کتکش را از کنارش برداشت و آرام به سمت در رفت. وقتی به مقابل در رسید، سرباز کلانتری پابندی را مقابلش روی زمین انداخت.

- کمی صبر کن تا این پابندها را بزنم.

جواد با نگاهی که در پشت آن خشمی مخفی بود، به سرباز نگاهی انداخت و آرام سرچاپش میخکوب ایستاد. بعد هم صدای کشیده شدن زنجیر روی زمین سرد بازداشتگاه سکوت آنجا را شکست. راه رفتن با پابند برایش سخت بود و سعی می‌کرد تعادلش را حفظ کند تا نقش بر زمین نشود. همین دیشب بود که برای اولین بار سردی دستبند را روی دستانش حس کرد. دیشب همین‌طور آرام بود و در گوشه‌ای از سالن ایستاده و به جنازه نسیم که با صورت کبود روی مبل راحتی به آرامی خوابیده بود، چشم دوخته بود. در این دو روز انگار پنبه‌ای در گوشش کرده بودند و صدای افراد را نمی‌شنید. فقط صدای نسیم بود که فریاد می‌زد: طلاق می‌خواهم و خیلی وقت است برای رسیدن به اینجا تلاش کرده‌ام.

به خودش که آمد داخل اتاق بازجویی روبه‌روی بازجو نشسته بود. افسر پلیس را شناخت. دیروز در خانه‌شان بود و از همسایه‌ها تحقیق می‌کرد. نفس عمیقی کشید. حس کرد چقدر تشنه است. قبل از این که افسر آگاهی سوالی بپرسد. با صدایی که انگار از ته چاهی خشک بلند شده است، گفت: میشه یه لیوان آب لطف کنید.

افسر از جایش بلند شد و چند ثانیه بعد با لیوانی آب دوباره روبه‌رویش نشست. لیوان را روی میز گذاشت و جواد تمام آن را يك جرعه سرکشید. مامور جوان پرونده‌ای سبز که روی آن مازیک مشکی نوشته شده بود، قتل مرحوم نسیم محمدی، را باز کرد و برگه‌ای را از داخل آن بیرون کشید و با خودکار قرمز بالای آن نوشت، شما متهم به قتل همسرتان هستید. این اتهام را قبول دارید؟

دو خطی فاصله گذاشت و سوال بعدی را نوشت؛ چرا و با چه انگیزه‌ای همسرتان را کشتید؟ به طور کامل توضیح دهید.

بعد برگه را با يك خودکار آبی رو به روی جواد گذاشت و خواست به پرسش‌ها پاسخ دهد. مرد جوان خودکار را

میان انگشتانش بازی داد و بعد زیر سوال اول نوشت: «بله قبول دارم.» به سوال دوم که رسید مکتی طولانی کرد و بعد خودکار را روی کاغذ حرکت داد: «باید می‌مرد و من این کار را کردم. الان هم پشیمان نیستم و آماده‌ام اعدامم کنید. بیشتر از این هم توضیحی برای کارم ندارم.»

سوال‌های بعدی سروان برای این که انگیزه قتل را مشخص کند بی نتیجه ماند و صبح روز بعد او را برای بازجویی قضایی راهی دادسرا کرد. جواد در دادسرا هم حرفی از انگیزه‌اش نزد و فقط يك جواب ثابت داشت.

- حقش بود بمیرد. آماده‌ام قصاص شوم.

سه ماه از قتل گذشت و بالاخره روز دادگاه رسید. جوان با دستبند و پابند و لباس‌های راه راه سورمه‌ای و آبی از زندان به دادگاه منتقل شد. بعد از قتل برای اولین بار بود که با پدر و مادر نسیم رو به رو می‌شد. پیرمرد عصایش را ستونی زیر چانه اش کرده بود و آرام و بی صدا به قاتل دخترش خیره شده بود. مادر دانه‌های تسبیح را میان انگشتانش جا به جا می‌کرد و زیر لب ذکر می‌گفت. دلش طاقت نیاورد و از جایش بلند شد و به سمت جواد که آن سوی سالن نشسته بود رفت. سرباز زندان مقابلش ایستاد و گفت: مادر برای ما مسؤولیت دارد. نمی‌توانم اجازه نزدیک شدن به او را بدهم.

- کاریش ندارم که. فقط می‌خوام بدونم چرا دخترم را کشت؟ سه ماهه منتظرم باهاش رو به رو بشم و به جواب این سوال برسیم.

ناگهان غرور جواد مثل کوه یخی در برابر آفتاب آب شد و بغض این سه ماهه اش شکست: «مادر به خدا شرم‌منده شما هستم. جواب این سوال رو نخواه و به قاضی بگو زودتر اعدام کنه. طاقت این شب و روزهای پر کابوس رو ندارم. مرگ برای من عروسی است. شاید يك روز قفل سینه‌ام باز شد و جواب این سوال را دادم اما آن روز من اینجا نخواهم بود.»

در جلسه دادگاه پدر و مادر نسیم شرط گذاشتند اگر او قفل سکوتش را باز کند، از خونخواهی دخترشان گذشت می‌کنند. اما این شرط هم تأثیری در تصمیم جواد نگذاشت و سرانجام او با حکم قصاص به زندان بازگشت و شمارش روزهای مانده به اجرای حکم آغاز شد.

سرانجام روز اعدام رسید و جوان را شب قبل به انفرادی بردند. گوشه‌ای از بازداشتگاه نشست و کاغذ و خودکاری خواست تا وصیت کند. هر چند دقیقه يك بار به در می‌کوبید و کاغذ دیگری می‌خواست. نوشتن سه صفحه

وصیتنامه‌اش حدود نیم ساعت طول کشید. حس می‌کرد بار سنگینی از روی دوشش برداشته شده است. هوا گرگ و میش بود که او را برای اجرای حکم پای چوبه دار بردند. پدر و مادر نسیم در گوشه‌ای ایستاده بودند. مادر با دیدن دامادش چادر روی سر کشید. وصیتنامه را به قاضی اجرای احکام داد و خواست بعد از اجرای حکم آن را به پدر و مادر نسیم بدهد. بعد هم به سمت چوبه دار رفت. پای طناب که ایستاد قاضی از او خواست اگر خواسته‌ای دارد بگوید. رو به پدر و مادر نسیم کرد و گفت: حلالم کنید.

چند لحظه بعد طناب دار دور گردنش سفت شد و رقص پاهایش خبر از آخرین لحظه‌های زندگی اش می‌داد. بدنش از حرکت ایستاد و با تایید پزشک، جسدش را در کاور مشکی گذاشتند تا به پزشکی قانونی برود.

قاضی به سمت پدر نسیم رفت و برگه‌هایی را به او داد. دامادتان خواسته این برگه‌ها را به شما بدهم. فکر کنم وصیتنامه‌اش است.

پیرمرد نگاهی به برگه کرد و آن را به سمت قاضی گرفت و گفت: من که سواد ندارم آگه میشه بخون و بگو چی نوشته.

قاضی جوان برگه را گرفت و شروع به خواندن آن کرد. در ابتدای نامه از آنها به خاطر کشتن دخترشان طلب بخشش کرده بود.

«... خودتان بهتر می‌دانید که من عاشق نسیم بودم و الان هم به خاطر همین عشق زندگی‌ام به خط پایانش رسید. تا الان هم حرفی از این که چرا نسیم را کشتم، نزدم تا يك وقت دلتان برابم بسوزد و مرا ببخشید. اگر این کار را می‌کردید، بعد از آزادی خودم در خانه حکم مرگ را اجرا می‌کردم. حالا هم به خاطر این که بتوانم به تنها خواسته‌ام که دفن من در قبر نسیم است، واقعیت را می‌گویم و امیدوارم این اجازه را بدهید. آن شب کاش زودتر به خانه نمی‌آمدم تا شاید نسیم زنده می‌ماند. زودتر مغازه را تعطیل کردم و يك دسته‌گل خریدم و راهی خانه شدم. می‌خواستم نسیم را غافلگیر کنم. پشت در که رسیدم صدای خنده او و مردی را شنیدم. اول فکر کردم اشتباه می‌کنم اما درست می‌شنیدم. مثل دیوانه‌ها شده بودم. در را باز کردم. متوجه مردی لاغر و قد بلند شدم که به سمت پنجره دوید و در تاریکی حیاط محو شد. باورم نمی‌شد نسیم به من خیانت کرده است. او از دیدن من شوکه شده بود و زبانش بند آمده بود. به سمتش رفتم و گلویش را محکم گرفتم. وقتی به خودم آمدم، صورتش کبود شده بود و دیگر نفس نمی‌کشید. باورم نمی‌شد نسیم را کشته‌ام. باورم نمی‌شد او به من خیانت کرده است. همانجا زندگی برابم تمام شد. اول خواستم خودکشی کنم جرات نکردم به همین خاطر به پلیس زنگ زدم. تا حالا هم سکوت کرده‌ام تا ننگی که در زندگی‌ام بود، بیشتر از این آبرویم را نبرد...»

نامه که تمام شد، پیرمرد دو دستی روی سرش کوبید و هق هق گریه نفس‌هایش را به شماره انداخت. قاضی از مامور زندان خواست برای او آب بیاورد. پیرمرد يك جرعه آب که نوشید، زبانش باز شد و مدام می‌گفت: من مقصر بودم، دختر و دامادم را فرستادم سینه قبرستان.

وقتی آرام، قاضی که کنجکاو شده بود از پیرمرد پرسید: پدرجان چرا شما مقصری؟

- نسیم برادری داشت که از بچگی سر به راه نبود. هر کاری کردم که درست زندگی کند، بی‌فایده بود. یک بار به خاطر اعتیاد زندان می‌رفت و دفعه بعد سرفت. از کارهایش خسته شده بودم و او را از خانه بیرون کردم و خواستم دیگر برنگردد. به فامیل و همسایه هم گفتم، در زندان مرده است. نسیم به برادرش خیلی وابسته بود و می‌دانستم به دور از چشم من با او ارتباط دارد. دخترم اهل خیانت به جواد نبود و عاشقانه او را دوست داشت. پسرم لاغر و قد بلند بود و مطمئنم آن شب او به دیدن خواهرش رفته بود.



پیرمرد دو دستی روی

سرش کوبید و هق هق

گریه نفس‌هایش را

به شماره انداخت.

قاضی از مامور زندان

خواست برای او آب

بیاورد. پیرمرد يك جرعه

آب که نوشید، زبانش

باز شد و مدام می‌گفت:

من مقصر بودم، دختر

و دامادم را فرستادم

سینه قبرستان





شب تولد شوم

وحید شگری
 تپش

سهیل وارد طلافروشی شد و بعد از کلی کلنجار رفتن با فروشنده يك دستبند خرید. امشب تولد همسرش بود و می‌خواست با این کادو حلما را غافلگیر کند. پشت

چراغ قرمز از دختر بچه کلفروشی يك شاخه گل سرخ هم خرید. وقتی به خانه رسید هر چه زنگ زد جوابی نشنید. نگاهی به ساعتش انداخت. ساعت حدود ۸ شب بود. سابقه نداشت حلما در این ساعت بدون اطلاع از خانه بیرون برود. با نگرانی کلیدش را از جیبش بیرون آورد. وقتی وارد حیاط شد بوی گاز به مشامش خورد. سریع به سوی ساختمان دوید. چند بار حلما را صدا زد، اما هیچ جوابی نشنید.

بوی گاز از داخل اتاق بچه می‌آمد. به محض ورود به اتاق با پیکر حلما روی زمین روبه‌رو شد. پسر دو ساله‌شان شایان هم در حال بازی با اسباب‌بازی‌هایش بود. شیر گاز را بست. بعد هم پنجره‌ها را باز کرد. حلما به سختی نفس می‌کشید. بلافاصله با اورژانس و آتش‌نشانی تماس گرفت. حدود ۱۰ دقیقه بعد امدادگران اورژانس خود را به آنجا رساندند. اما آنها پس از معاینه حلما اعلام کردند از تمام کرده و دیگر نفس نمی‌کشد. سهیل با شنیدن این جمله فریادی کشید و بغضش ترکیب.

امدادگران پس از معاینه شایان دو ساله نیز اعلام کردند او هم دچار مسمومیت خفیف شده که بهتر است به بیمارستان منتقل شود. یکی از همسایه‌ها همراه ماموران اورژانس پسر کوچولو را به بیمارستان برد.

سروان سلیمی در خانه مشغول مطالعه پرونده‌ای بود که تلفن همراهش زنگ زد. افسر کلانتری ۳۶ تهران پس از سلام و احوالپرسی از مرگ مشکوک زن جوانی در خانه اش خبر داد. او گفت شواهد نشان می‌دهد زن جوان خودکشی کرده است. موضوع را به بازپرس کشیک قتل اطلاع داده‌ایم که ایشان در راه هستند، از شما هم خواستند سریع به محل حادثه تشریف بیاورید. سروان پس از یادداشت نشانی دقیق محل حادثه به راه افتاد.

عقربه‌های ساعت ۱۱ را نشان می‌داد که سروان به خانه قدیمی رسید. پس از ورود، بازپرس کشیک قتل و پزشک جنایی را در حال صحبت دید.

دکتر شایانی جسد را معاینه کرده و در حال ارائه گزارش به بازپرس بود که سروان هم به آنها ملحق شد. با آمدن کارآگاه دکتر از ابتدا به مرور حادثه پرداخت؛ علت

مرگ خفگی است که با توجه به انتشار بوی گاز در خانه و تایید موضوع از سوی کارشناسان آتش‌نشانی به احتمال قوی زن جوان دچار گاز گرفتگی شده است. بیش از چهار ساعت هم از زمان مرگش می‌گذرد. او به دلیل این که نزدیک شیر گاز قرار داشته سریع جان سپرده است.

سروان: گاز گرفتگی يك حادثه است یا خودکشی؟
 دکتر: به نظر من خودکشی.
 کارآگاه سپس سراغ سهیل - همسر قربانی - رفت و به تحقیق از او پرداخت.

سروان: همسرتان سابقه خودکشی داشت؟
 مرد جوان بلافاصله جواب داد: بله. او قبل از ازدواج با من يك بار دست به خودکشی زده بود.

سروان: با هم اختلاف داشتید
 سهیل: نه، ما عاشق هم بودیم. این موضوع را می‌توانید از فامیل سؤال کنید. ما زندگی آرامی داشتیم.

از آنجا که مرد جوان وضعیت روحی مناسبی نداشت سروان پرسش‌ها را تمام کرد و از سهیل خواست صبح فردا برای تحقیق به اداره جنایی پلیس آگاهی برود.

بعد هم برای کشف سرنخی به جست‌وجوی دقیق خانه پرداخت، اما هیچ مورد مشکوکی ندید. صبح فردا سهیل همراه مرد سالمندی به اداره ویژه قتل آمدند. مرد جوان که لباس و شلوار مشکی به تن داشت با مشاهده سروان به طرفش رفت. پدرزنش را به کارآگاه معرفی کرد و گفت: ایشان صبح امروز به تهران رسیدند و برای پیگیری پرونده همراه من آمده‌اند.

سروان سپس به دو صندلی که روبه‌روی میزش بود اشاره کرد و از آنها خواست بنشینند. بعد برگه تحقیق را از کشوی میزش بیرون آورد و به پرس و جواز سهیل پرداخت.

سروان: ماجرا را به طور کامل تعریف کنید.

سهیل: دیروز سالگرد تولد همسرم بود. عصر زودتر به خانه آمدم. در میان راه يك کادو و دسته‌گل برای همسرم خریدم. حدود ساعت ۸ به خانه رسیدم. هر چه زنگ زدم کسی در را باز نکرد. بنابراین با کلید در را باز کرده و وارد خانه شدم. از داخل اتاق شایان بوی گاز می‌آمد. سریع خودم را به آنجا رساندم. همسرم روی زمین افتاده بود. شیر گاز هم باز بود. شایان روی تختخوابش در حال بازی با اسباب‌بازی‌هایش بود. حلما به سختی نفس می‌کشید. او را به داخل پذیرایی کشاندم و با اورژانس تماس گرفتم.

سروان: وضعیت پسرستان چطور بود؟

سهیل: مسموم شده بود که پزشکان پس از يك ساعت مرخصش کردند.

سروان: هیچ مورد مشکوکی در خانه ندیدید؟

سهیل: نه همه چیز سرچاپش بود.

سروان سپس برگه دیگری بیرون آورد و با اشاره به پدر حلما گفت: دامادتان می‌گوید حلما قبل از ازدواج خودکشی کرده بود. دلیل خودکشی اش چه بود؟

پیرمرد در حالی که نگاهش را به موزائیک‌های زمین دوخته بود، گفت: من مخالف ازدواج دخترم و سهیل بودم. او برای این که من را راضی به این ازدواج کند دست به خودکشی زد.

سروان: چرا مخالف بودید؟

- فکر می‌کردم چون سن آنها کم است نمی‌توانند در برابر مشکلات زندگی دوام بیاورند. تنها دلیل مخالفتم همین بود. سهیل آن زمان نه کار خوبی داشت، نه پس‌اندازی.

دو روز پس از این حادثه پزشک جنایی با معاینات دقیق گزارش نهایی را اعلام کرد. دکتر در گزارش خود اعلام کرده بود، داخل مجاری تنفسی و گوارشی زن جوان هیچ گاز یا داروی سمی به دست نیامد.

با اعلام گزارش پزشک جنایی نخستین تحقیقات در رابطه با این پرونده به پایان رسید. سروان نیز سرگرم نوشتن گزارش نهایی شد. او اعتقاد داشت حلما خودکشی کرده است.

وقتی پرونده را به دادسرا برد بازپرس از او خواست عجله نکند و يك بار دیگر آن را مرور کند.

بعد گزارش نهایی را بنویسد.

سروان شب پرونده را به خانه برد و آن را دوباره مرور کرد. صبح زمانی که پرونده را به دادسرا نزد بازپرس برد در گزارش نهایی نوشته بود حلما به سه

دلیل از سوی همسرش به قتل رسیده است. بلافاصله دستور بازداشت سهیل صادر شد و وقتی با دلایل کارآگاه رو به‌رو شد به قتل اعتراف کرد و گفت: مدتی بود به یکی از همکارانم علاقه‌مند شده بودم. تنها راه رسیدن به او این بود که حلما را از زندگی ام حذف کنم. او عاشقانه مرا دوست داشت و می‌دانستم راضی به طلاق نمی‌شود. از سوی دیگر این عشق ممنوعه مرا گرفتار خودش کرده بود. سرانجام تصمیم گرفتم برای رسیدن به زن مورد علاقه ام حلما را بکشم. حلما قبل از ازدواج سابقه خودکشی داشت و اگر طوری صحنه سازی می‌کردم که مرگش را خودکشی نشان دهم کسی شك نمی‌کرد.

شما خوانندگان عزیز برای مابنویسید که سرگرد چطور متوجه شد سهیل همسرش را به قتل رسانده است؟ اگر داستان را با دقت بخوانید متوجه می‌شوید. دو دلیل برای افشای راز این پرونده را همراه با نام و نام خانوادگی به شماره ۰۱۱۲۳۴۳۰۰۰ پیام کنید. هر هفته به دونفر از کسانی که پاسخ صحیح بدهند، به قید قرعه کارت هدیه ۵۰ هزار تومانی اهدا می‌شود



آتش سوزی در کارگاه ساخت سیلندر گاز / منبع: ۱۲۵

هشدار هفته

آزمون و غربالگری کرونا، فریب جدید کلاهبرداران اینترنتی

رئیس پلیس فتای فرماندهی انتظامی استان کردستان گفت: آزمون و غربالگری کرونا با استفاده از برنامه های تلفن همراه دستمایه مجرمین اینترنتی شده است و با این ترفند به اطلاعات خصوصی کاربران دست پیدا می کنند. سرهنگ مهدی دانش پور اظهار کرد: با توجه به این که افکار عمومی به دنبال اخبار کرونایی کشور است، کلاهبرداران با شگرد آزمون کرونا به روش های مختلف در این رابطه فعالیت می کنند. کلاهبرداران به دوروش از جمله، اول با ارسال پیامک یا آگهی در شبکه های اجتماعی در پی به دست آوردن اطلاعات خصوصی کاربران مثل شماره کارت یا کد ملی و حتی اثر انگشت مخاطب خود هستند و در روش دوم با انتشار آگهی هایی در فضای مجازی و شبکه های اجتماعی با عنوان آزمون کرونا در منزل با نامه جعلی از وزارت بهداشت به ساختمان های مسکونی مراجعه و به اشکال مختلف اقدام به سرقت اموال منزل می کنند. وی افزود: از کاربران فضای مجازی تقاضا داریم به این آگهی ها به هیچ عنوان اعتماد نکنند و اگر قرار باشد گروهی از طرف وزارت بهداشت به منازل مردم مراجعه کنند قطعاً از طریق وزارت بهداشت اطلاع رسانی خواهد شد. به آگهی هایی که از طریق شبکه های اجتماعی یا به صورت پیامک برایشان در خصوص خرید مواد ضد عفونی کننده و ماسک و دستکش ارسال می شود توجه نکنند زیرا غالب این آگهی ها به قصد کلاهبرداری منتشر می شود. رئیس پلیس فتای فرماندهی انتظامی استان کردستان در پایان از کاربران خواست، هشدارهای پلیسی را جدی بگیرند و در صورت مواجهه با موارد مشکوک یا نیاز به اخذ مشاوره و راهنمایی با مراجعه به بخش مرکز امداد و فوریت های سایبری پلیس فتا از طریق سایت رسمی پلیس فتا به نشانی WWW.CYBERPOLICE.IR از خدمات آنلاین و برخط این پلیس بهره مند شوند.

بازگشت

آرزوی تلخ پسر

قصه داریم هر هفته سرگذشت یکی از معتادان را که موفق به ترک اعتیاد شده و زندگی سالمی را تجربه کرده اند مرور کنیم. قصه زندگی معتادان شباهت های زیادی به هم دارد. خیلی هایشان در اثر همنشینی با دوست ناباب، مشکلات مالی، اختلاف در خانه و مشابه اینها در دام اعتیاد افتاده اند. زندگی ایرج هم با یک تفریح شروع شد؛ تفریح مصرف مواد مخدر در میان دوستانش. زمانی که ایرج درگیر اعتیاد شد، یک سال از ازدواجش گذشته بود و همسرش کم کم متوجه اعتیاد او شد. شکوفه که از اعتیاد شوهر خوش قد و بالایش ترسیده بود، موضوع را با خانواده اش در میان گذاشت؛ آن هم درست در زمانی که دو ماه از بارداری اش می گذشت و نمی دانست باید چه کند. برای زندگی اش بجنگد و شوهرش را از اعتیاد نجات دهد، یا از او جدا شود. مادر و خواهر شکوفه او را زیر فشار گذاشتند تا طلاقش را بپذیرد، اما زن جوان به خاطر علاقه ای که به شوهرش داشت، تصمیم گرفت هم بچه را نگه دارد و هم به شوهرش کمک کند تا اعتیادش را درمان کند. زن جوان در وضعیتی که هر زن بارداری به محبت و توجه همسرش نیاز دارد، اما بی توجه به احساسات خود، تمام نیازهای همسرش را رفع می کرد تا زندگی اش را از لبه پرتگاه دور کند، اما به قول خودش تا به خودش بیاید یکدفعه دید ۱۱ سال از زندگی مشترکش گذشته، فرزندش کلاس چهارم است و شوهرش هنوز هم اعتیاد دارد و روز به روز هم بد و بدتر می شود.

پسر ایرج با این که فقط ده سال داشت، اما معنی اعتیاد را خوب می فهمید. می دانست اعتیاد یعنی سر و موی ژولیده و به هم ریخته، لباس های کثیف و بو گرفته، یعنی وقت و بی وقت خوابیدن و خاراندن خود. یعنی سر کار نرفتن و از صبح تا شب پای بساط بودن. یعنی گریه های مادرش و تنهایی خودش. از دیدن محبت های پدران دوستانش به آنها، احساس حسادت و تنهایی و خشم می کرد. یک روز که در خانه بود، به زیرزمین رفت تا توپش را بردارد، اما پدرش را دید که پای پیک نیک و مصرف مواد نشسته بود. سری به علامت تاسف برایش تکان داد و به او گفت ای کاش پدرم نبود. با شنیدن این حرف، سیخ از دست ایرج افتاد. باورش نمی شد پسرش آرزوی مرگش را کرده باشد. همان جا با خودش عهد کرد اعتیادش را درمان کند و از بردارش خواست او را به کمپ ترک اعتیاد ببرد. در کمپ مدام به حرف پسرش فکر می کرد و اشک می ریخت. یک روز از همسرش خواست تا پسرش را به دیدنش بیاورد، اما پسرک قبول نکرده بود. این را که شنید، دل و جانیش بیشتر سوخت که با زندگی او چه کرده که نه تحمل دیدنش را دارد و نه زنده ماندنش را. سرخودش را به انجام هر کاری در کمپ گرم کرده بود تا فکر و خیال مصرف مواد از سرش بیرون بیاید. هفت ماه بعد او دیگر هیچ میلی به مصرف مواد مخدر نداشت و توانسته بود پاک شود. پسرش هم او را پذیرفت و پس از سه سال، ایرج حالا به یکی از مریبان و راهنماهای ترک اعتیاد تبدیل شده است.

پرسش و پاسخ قضایی



باتوجه به پرسش های ارسالی خوانندگان تپش در خصوص موضوعات حقوقی از جمله مهریه و ضرب و شتم مریم جنت آبادی، کارشناس ارشد حقوق خصوصی به سوالات شما پاسخ داده است. مخاطبان می توانند پرسش های حقوقی خود را با ارسال پیامک به شماره ۳۰۰۰۱۱۲۲۴ مطرح کنند و پاسخ را در همین صفحه بخوانند.

مهریه

چه فرقی میان مهریه عندالمطالبه و عندالاستطاعه است؟

مهریه، مالی است که در زمان جاری شدن صیغه عقد و نکاح، طبق توافق قبلی زوجین و براساس قوانین اسلام و رسوم اجتماعی، مرد به زن پرداخت می کند یا مکلف به پرداخت آن می شود. هرگاه برای پرداخت مهریه، زمان و اجل معین نشده باشد، مهریه عندالمطالبه است. در این صورت به محض عقد، زن مالک مهر است و هر زمان که بخواهد می تواند مهریه خود را مطالبه کند، اما در مهریه عندالاستطاعه، زمان پرداخت مهریه، زمانی است که زوج، توانایی و استطاعت پرداخت داشته باشد، پس پرداخت آن منوط به استطاعت زوج است.

البته زوجین می توانند به صورت موجه نیز مهریه را تعیین کنند که در این صورت پرداخت مهریه در زمان مقرر مورد توافق باید باشد و قبل از آن زوج حق مطالبه ندارد.

ضرب و شتم

شوهرم هر وقت عصبانی می شود، مرا به شدت کتک می زند. می توانم به خاطر این کتک زدن ها درخواست طلاق بدهم؟

ضرب و شتم اگر زن را دچار سختی و مشقت شدید و غیرقابل تحمل (عسر و حرج) در زندگی مشترک کند، برای زن حق طلاق ایجاد می کند.

در حقیقت، آنچه به زن حق طلاق می دهد، سختی و مشقت زیادی است که با توجه به سوء رفتار و ضرب و شتم و دست بزن مرد برای زن ایجاد می شود.

در ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی آمده است: در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد، وی می تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند، چنانچه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می تواند زوج را اجبار به طلاق کند و در صورتی که اجبار میسر نباشد زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می شود.

سپس در تبصره این ماده، عسر و حرج را تعریف کرده و سوء معاشرت و ضرب و شتم زن و دست بزن مرد را، از موارد عسر و حرج اعلام می کند.

ضرب شتم را می توانید از طریق گرفتن حکم محکومیت به این خاطر یا شهادت شهود و گزارش پزشکی قانونی اثبات کنید.



- مردم به آگهی هایی که از طریق شبکه های اجتماعی یا به صورت پیامک برایشان در خصوص خرید مواد ضد عفونی کننده، ماسک و دستکش ارسال می شود توجه نکنند زیرا غالب این آگهی ها به قصد کلاهبرداری منتشر می شود

